

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Systematization of Contextual Indicators in Comparative Principles of Jurisprudence and Their Function in the Process of Ijtihad

Rohollah Ahangaran¹, Jamshid Masoumi^{*2}, Majid Vaziri²

1. PhD student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

* Corresponding Author's Email: Jamshid.Masoumi@iau.ac.ir

ABSTRACT

Contextual indicators (*qarā'in*), as interpretive and situational elements, play a fundamental role in discovering the intent of the Lawgiver and in structuring verbal implications throughout the process of *ijtihad* (jurisprudential reasoning). Despite the significance of these components, discussions related to contextual indicators in both *Imāmī* (Shi'a) and *Sunni uṣūl al-fiqh* (principles of Islamic jurisprudence) are often fragmented, lacking structural coherence, and remain unsuitable for systematic application. The present study, aiming to design a stage-based and operational framework, seeks to present an integrated model grounded in the shared principles of both schools, thereby clarifying the position of each indicator in the formation of apparent meaning (*ẓuhūr*), the preference of interpretations, the synthesis of evidences, and the activation of procedural principles (*uṣūl 'amaliyya*). The research method is analytical-comparative, employing both historical and structural examinations of contextual indicators across four evolutionary phases of *uṣūl al-fiqh*. From this examination, three common jurisprudential principles are extracted: the foundational principle (contextual indicators are a necessary condition for the realization of valid apparent meaning), the structural principle (classification of indicators into connected, disconnected, situational, and rational types), and the functional principle (the presence of contextual indicators at all levels of implication). Based on these foundations, a sixfold classification of indicators has been developed, encompassing origin (scriptural, rational, customary, sensory), form (verbal or nonverbal), connection (connected or disconnected), strength of effect (definitive or presumptive), semantic function (restrictive, explanatory, determinative, personal, generic), and jurisprudential application (contextual or complementary). A four-stage model is also proposed, organizing the movement of contextual indicators through the phases of primary appearance, secondary appearance, interaction of evidences, and procedural principles. The findings indicate that contextual indicators present at the moment of speech issuance form the basis of the primary appearance, while complementary indicators function in the subsequent stage by influencing restriction, specification, preference of meaning, and harmonization among evidences according to customary understanding. A case analysis of the issue of the purity of the People of the Book confirms the practical efficiency of this framework in analyzing complex jurisprudential problems, demonstrating that the proposed theory enhances both the precision of legal derivation and the coherence of the *ijtihad* process.

Keywords: contextual indicators (*qarā'in*), systematization, inference (*istizhar*), secondary appearance, classification of indicators, *ijtihad* algorithm, comparative principles of Islamic jurisprudence.

How to cite: Ahangaran, R., Masoumi, J., & Vaziri, M. (2023). Systematization of Contextual Indicators in Comparative Principles of Jurisprudence and Their Function in the Process of Ijtihad. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 1(2), 132-152.



تاریخ ارسال: ۱ شهریور ۱۴۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۳ دی ۱۴۰۲
تاریخ پذیرش: ۲۰ دی ۱۴۰۲
تاریخ چاپ: ۱ اسفند ۱۴۰۲

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

نظام مند سازی قرائن در اصول فقه مقارن و کارکرد آن در فرآیند اجتهاد

روح الله آهنگران^۱، جمشید معصومی^{۲*}، مجید وزیری^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Jamshid.Masoumi@iau.ac.ir

چکیده

قرائن، به عنوان عناصر زمینه‌ای و تفسیری، نقش بنیادینی در کشف مراد شارع و تنظیم دلالت‌های لفظی در فرآیند اجتهاد دارند. با وجود اهمیت این مؤلفه‌ها، مباحث مربوط به قرائن در اصول فقه امامیه و اهل سنت، غالباً پراکنده، فاقد انسجام ساختاری و غیرقابل بهره‌برداری نظام‌مند هستند. پژوهش حاضر با هدف طراحی چارچوبی مرحله‌محور و قابل اجرا، تلاش می‌کند با تکیه بر اصول مشترک فریقین، الگویی منسجم ارائه دهد که جایگاه هر قرینه را در شکل‌گیری ظهور، ترجیح معنا، تجمیع ادله و فعال‌سازی اصول عملیه مشخص سازد. روش تحقیق، تحلیلی - تطبیقی است و با بررسی تاریخی و ساختاری قرائن در چهار دوره تطور اصول فقه، سه اصل مشترک اجتهادی استخراج شده است: اصل بنیادین (قرائن شرط تحقق ظهور معتبرند)، اصل ساختاری (تقسیم قرائن به متصل، منفصل، حالیه و لَبَّیْه، و اصل کارکردی (حضور قرائن در همه سطوح دلالت). بر اساس این مبانی، تقسیم‌بندی شش‌گانه‌ای از قرائن شامل منشأ (شرعی، عقلی، عرفی، حسی)، هیأت (لفظی یا غیرلفظی)، اتصال (متصل یا منفصل)، قدرت اثرگذاری (قطعی یا ظنی)، وظایف معنایی (صارفه، مفهمه، معینه، شخصی، نوعی)، و کاربریست فقهی (زمینه‌ای یا مکمل) ارائه شده و الگویی چهارمرحله‌ای طراحی گردیده که جریان قرائن را در مراحل ظهور اولی، ظهور ثانوی، تشابک ادله و اصول عملیه سامان می‌دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که قرائن زمینه‌ای در لحظه صدور کلام، زمینه‌ساز ظهور اولیه‌اند و قرائن مکمل در مرحله پسینی، در تقیید، تخصیص، ترجیح معنا و جمع عرفی میان ادله مؤثرند. نمونه‌کاوی مسئله طهارت اهل کتاب، کارآمدی این چارچوب را در تحلیل مسائل فقهی پیچیده تأیید کرده و نشان داده است که نظریه پیشنهادی موجب ارتقاء دقت در استنباط و انسجام بیشتر در فرآیند اجتهاد می‌شود.

کلیدواژگان: قرائن، نظام‌مندسازی، استظهار، ظهور ثانوی، تقسیم قرائن، الگوریتم اجتهاد، اصول فقهی فریقین.

نحوه استناددهی: آهنگران، روح‌الله، معصومی، جمشید، وزیری، مجید. (۱۴۰۲). نظام مند سازی قرائن در اصول فقه مقارن و کارکرد آن در فرآیند اجتهاد. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۱۵۲-۱۳۲.

در گستره‌ی زبان انسانی، انتقال معنا هرگز به صرف الفاظ محدود نمی‌شود؛ بلکه در تعامل پیچیده‌ای میان واژه‌ها و مجموعه‌ای از عناصر زمینه‌ای و مفهومی رخ می‌دهد که در اصطلاح اصولی، «قرائن» نامیده می‌شوند. این عناصر، خواه متصل به کلام باشند یا منفصل، خواه لفظی باشند یا حالی، در فرآیند تفهیم و تفاهم نقش بنیادینی ایفا می‌کنند و به مثابه شواهدی همراه کلام، معنا را تثبیت، تعدیل یا حتی دگرگون می‌سازند (Hakim, 1997; Sadr, 1985, 1996; Samarqandi, 1984; Sarakhsi, 1980, 1992; Zarkashi, 1994). از همین رهگذر است که حقیقت و مجاز از یکدیگر تمیز داده می‌شوند، مراد جدی از معنای استعمالی تفکیک می‌گردد، و ظهور لفظ در پرتو قرینه، به فهم دقیق‌تر مقصود گوینده منتهی می‌شود (Al-Baghdadi, 1983; Musavi Qazvini, 2003, 2006; Musavi Qazvini, 1951; Sobhani Tabrizi, 2003). در علوم مختلف، از زبان‌شناسی و نحو گرفته تا بلاغت، حقوق و تفسیر، قرائن همواره به عنوان ابزارهای تبیینی و تفسیری مورد توجه بوده‌اند. اما در میان این دانش‌ها، اصول فقه جایگاهی ممتاز دارد؛ چراکه نه تنها به تحلیل منطقی الفاظ می‌پردازد، بلکه در پی کشف مراد شارع از نصوص دینی است. در این مسیر، قرائن به عنوان حلقه‌ی واسط میان ظاهر لفظ و معنای واقعی، نقشی بی‌بدیل دارند. در اصول فقه، ظهور لفظ مشروط به فقدان قرینه است؛ از این رو، اصل عدم قرینه در مقام شک، ابزاری عقلایی برای احراز ظهور تلقی می‌شود. شیخ انصاری این اصل را مبنای همه‌ی اصول ظهور می‌داند، در حالی که آخوند خراسانی و مظفر آن را صرفاً بیانی دیگر از اصل ظهور می‌دانند (Akhund Khurasani, 1986; Akhund Khurasani, 1988; Ansari, 2005, 2007). هرچند در تحلیل روش‌شناختی اختلاف دارند، همگی بر نقش مؤثر قرائن در تغییر معنا تأکید دارند. قرینه، اگر احراز شود، ظهور را از حجیت می‌اندازد؛ و در صورت شک، بسته به مبنا، یا ظهور حفظ می‌شود یا نیازمند اثبات است.

این تفاوت، ضرورت نظام‌مندسازی قرائن در فرآیند اجتهاد را دوچندان می‌سازد. با وجود سابقه‌ی دیرینه‌ی توجه به قرائن در منابع اصولی، آنچه در اغلب آثار دیده می‌شود، پرداختی استطرادی و غیرنظام‌مند به این عناصر تفسیری است. در مکتب اهل سنت، از دوران الشاشی و السرخسی تا معاصرینی چون مصطفی الزرقاء، تلاش‌هایی برای تقسیم قرائن بر اساس منشأ، اتصال یا اثر صورت گرفته، اما این تقسیمات عمدتاً در ضمن مباحث دیگر آمده‌اند و فاقد انسجام روشی‌اند. در مقابل، اصولیون امامیه، از شیخ طوسی و محقق حلّی تا شیخ انصاری، با ابداع واژگان متنوعی چون صارفه، معینه، حالیه و لبیه گامی در جهت نظام‌مندسازی برداشته‌اند، اما همچنان با چالش‌هایی چون پراکندگی مفهومی و فقدان الگوی اجرایی مواجه‌اند (Al-Juwayni, 1996, 1997). بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد تاکنون اثر مستقلی با عنوان «نظام‌مندسازی قرائن در اصول فقه مقارن و کارکرد آن در اجتهاد» تألیف نشده است. اسفندیاری (۱۴۰۰) در مقاله «قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن» با رویکرد تطبیقی، به تبیین ماهیت قرینه، دسته‌بندی‌های آن، و نقش آن در مرزبندی میان اجمال و ظهور پرداخته است (Esfandiari, 2021). اسلامی (۱۳۹۳) در مقاله «جایگاه قرائن منفصل در شکل‌گیری ظهورات ثانوی» با تمرکز بر مرحله پسینی دلالت، تأثیر قرائن منفصل در تغییر ظهور اولیه و امکان جمع عرفی را بررسی کرده است. مقاله «جایگاه قرینه مقابله در استنباط» (Eslami, 2014) نیز به کارکردهای اصولی قرینه مقابله در تحدید اطلاق پرداخته است. با بررسی منابع، روشن می‌شود که هیچ‌یک از آثار به صورت مستقیم و منسجم به نظام‌مندسازی قرائن و نقش آن در فرآیند اجتهاد نپرداخته‌اند. اغلب این آثار یا به تحلیل موردی برخی قرائن پرداخته‌اند یا در ضمن مباحث دیگر به صورت استطرادی از قرائن یاد کرده‌اند. در عصر حاضر، که اجتهاد نه تنها ابزار فهم احکام بلکه راهی برای پاسخ‌گویی به مسائل نوپدید دینی و اجتماعی است، ضرورت

غیرلفظی، متصل یا منفصل. عنصر مشترک در همه‌ی این موارد، نوعی همراهی است که به روشن شدن معنا یا کشف مراد کمک می‌کند (Al-Jassas, 1994). در اصول فقه، تعاریف متعددی برای قرینه ارائه شده که هر یک ناظر به کارکرد خاص آن در فرآیند فهم و استنباط‌اند. یکی از تعاریف مشهور، تعریف جرجانی است: «القرینه مأخوذ من المقارنه و فی الاصطلاح أمر یشیر إلی المطلوب»؛ یعنی قرینه، امری است که به مطلوب اشاره می‌کند. تعریف دیگر می‌گوید: «هی الأمر الدالّ علی شیء لا بالوضع»؛ یعنی قرینه، امری است که بدون دلالت وضعی، معنایی را روشن می‌سازد (Hilal, 2003; Jurjani, 1991; Tihanawi, 1996). برخی اندیشمندان مانند اسفرائینی و شهید صدر، این تعاریف را نقد کرده‌اند و بر ضرورت تفکیک میان دلالت استعمالی، تضمینی و التزامی تأکید نموده‌اند (Sadr, 1985, 1996; Tihanawi, 1996). همچنین توجه داده‌اند که برخی قرائن مانند قرائن عقلی یا عرفی، از سوی متکلم صادر نمی‌شوند بلکه مخاطب به آن‌ها اتکا می‌کند (Al-Juwayni, 1996; Sadr, 1996; Sadr al-Shari'a, 1996; Anis, 2008). عنصری است غیرمستقل از دلالت که متکلم یا مخاطب برای فهم مراد بدان تکیه می‌کند؛ خواه از جنس لفظ باشد یا غیرلفظ، خواه متصل باشد یا منفصل، خواه از سوی متکلم صادر شده باشد یا از زمینه صدور استنباط گردد. نقش آن، یا در تبیین معنای مبهم، یا در تقویت یا تضعیف ظهور، یا در تغییر مسیر دلالت است. در مواردی که معنا از انضمام دو دال مستقل حاصل می‌شود، اسلوب تعدد دال و مدلول جاری است و نباید آن را با قرینه‌بودن یکی از دال‌ها خلط کرد؛ زیرا قرینه همواره در مقام تصرف در ظهور دال دیگر عمل می‌کند.

پیشینه نظری تقسیم‌بندی قرائن در اصول فقه مقارن

قرائن در اصول فقه اسلامی، همواره به‌عنوان ابزارهای بنیادین در فرآیند فهم نصوص شرعی و کشف مراد شارع مورد توجه اصولیان قرار گرفته‌اند. این ابزارها، از اشاره‌های ابتدایی تا طراحی نظام‌های

بازنگری در ساختار قرائن بیش از پیش احساس می‌شود. قرائن، اگر در قالبی منسجم و قابل تحلیل سامان یابند، می‌توانند به‌عنوان ابزاری مؤثر در رفع اجمال، تخصیص عام، حل تعارض ادله و حتی در طراحی نرم‌افزارهای فقهی و آموزش اجتهاد ایفای نقش کنند. این ظرفیت، اصول فقه را از دانشی صرفاً نظری، به بستری عملی برای استنباط دقیق و هماهنگ بدل می‌سازد. پژوهش حاضر، با هدف طراحی چارچوبی مرحله‌محور برای جریان قرائن در فرآیند اجتهاد، تلاش دارد تا با تقسیم‌بندی شش‌گانه قرائن بر اساس منشأ، هیأت، اتصال، قدرت اثرگذاری، وظیفه معنایی و کاربست فقهی، نقش هر قرینه را در شکل‌گیری ظهور، ترجیح معنا، و فعال‌سازی اصول عملیه مشخص سازد. این مدل، با تفکیک میان قرائن زمینه‌ای و مکمل، و تحلیل شبکه‌ای جایگاه هر قرینه در مراحل اجتهاد، نه تنها به فهم دقیق‌تر نصوص دینی کمک می‌کند، بلکه مسیر اجتهاد را در مواجهه با داده‌های متعارض روشن‌تر و قابل اعتمادتر می‌سازد. نمونه‌کاوی مسئله «نجاست یا طهارت اهل کتاب» نشان داد که این چارچوب نظری، در تحلیل مسائل فقهی پیچیده نیز کارآمد است. با بررسی قرائن زمینه‌ای در مرحله ظهور اولی و قرائن مکمل در مرحله ظهور ثانوی، دو دیدگاه نجاست و طهارت اهل کتاب به‌صورت شبکه‌ای تحلیل شد و روشن گردید که نظریه عدم جواز، از انسجام قرائنی و پشتوانه قرآنی قوی‌تری برخوردار است. این آزمون عملی، نه تنها اعتبار مدل پیشنهادی را تأیید کرد، بلکه ظرفیت آن را برای توسعه اجتهاد مقارن و آموزش نظام‌مند قرائن در حوزه‌های علمیه اثبات نمود.

مفهوم شناسی قرینه

واژه «قرینه» از ریشه «قرن» به معنای همراهی، نزدیکی و اقتران میان دو چیز گرفته شده و در کاربردهای قرآنی و لغوی مانند «مُقرنین» و «قَرْن الشمس» جلوه‌گر شده است (Ibn Duraid, 1988; Ibn Manzur, 1993; Jurjani, 1991; Moein, 2007). در اصطلاح، قرینه نشانه‌ای است که بدون آن‌که در لفظی استعمال شده باشد، بر معنایی خاص دلالت می‌کند؛ خواه لفظی یا

معینه، حالیه، عرفی، سمعیه و عقلیه را وارد ادبیات اصولی کردند. این دوره، نقطه عطفی در شکل‌گیری زبان تخصصی قرائن در هر دو مکتب محسوب می‌شود (Hilli, 1984; Fadil Miqdad, 2001, 2004; Muhaqqiq Hilli, 1992, 2002; Shahid al-Thani, 1992; al-Awwal, 1980).

دوره بازنگری و توسعه قرائن (قرن ۹-۱۳هـ.ق)

در این دوره، اصولیان اهل سنت با بازخوانی مباحث پیشین، تقسیمات قرائن را توسعه دادند. آمدی، ابن‌قدامة، و رازی به قرائن مرجّحه، مانعه، معنوی، صارفه و مخصص‌های متصل و منفصل پرداختند (Fakhr al-Razi, 1997; Al-Amidi, 1981; Tilmisani, 1998, 2000). در مکتب امامیه، این دوره با انفجار اصطلاحات قرینه‌ای همراه بود. شخصیت‌هایی چون شهید ثانی، مجلسی اول، محقق سبزواری، فیض کاشانی، صاحب معالم، نراقی، بحرالعلوم، و کاشف‌الغطاء واژگان متنوعی مانند قرینه قاطعه، معانده، منصوصه، مجاوره، العدم، مصحّحه، ظهورات، و مصاحبه را وارد ساختند. این تنوع واژگانی، نشان‌دهنده گسترش کارکردهای قرائن در تحلیل‌های اصولی امامیه است (Ardabili, 1983; Bahr al-'Ulum, 2006; Fadil Hindi, 1995; Fadil Miqdad, 1984; Fakhr al-Razi, 1997, 2000; Kashif al-Ghita, 1901, 2000; Majlisi, 1986, 1993; Sabzevari, 1831; Shahid al-Awwal, 1980; Shahid al-Thani, 1992, 1995, 1998).

دوره کارکرد شناسی قرائن (قرن ۱۴ تا امروز)

در این دوره معاصر، نگاه به قرائن در هر دو مکتب وارد مرحله‌ای کارکردمحور و تحلیلی شد. اصولیان اهل سنت، قرائن را بر اساس اثرشان در دلالت‌های لفظی به پنج دسته تأکیدی، تکمیلی، تفسیری، ترجیحی و تأویلی تقسیم کردند و تلاش‌هایی برای طراحی الگوریتم‌های اجتهادی صورت گرفت (Eslami, 2014; Zarqa, 1967). در مکتب امامیه، تحلیل کارکردی قرائن با تقسیمات نوینی همراه شد. شیخ انصاری از قرینه قطعی به وجدانی و تعبدی سخن گفت، میرزای نائینی قرائن را به لفظی و لّبی تقسیم

پیچیده دلالتی، مسیر تحولی عمیق را در هر دو مکتب امامیه و اهل سنت پیموده‌اند. در هر دو سنت اصولی، قرائن نه تنها در تحلیل دلالت‌های لفظی بلکه در تنظیم ساختار اجتهادی جایگاهی محوری یافته‌اند. بررسی تطبیقی سیر تاریخی تقسیمات قرائن در این دو مکتب، زمینه‌ساز فهم دقیق‌تر از تطورات مفهومی، واژگانی و کارکردی آن‌ها در فقه اسلامی است.

دوره تأسیس و اشاره اولیه به قرائن (قرن ۲-۵هـ.ق)

در مراحل آغازین شکل‌گیری علم اصول فقه، نگاه به قرائن بیشتر ناظر به کاربردهای ابتدایی و پراکنده بود. در مکتب اهل سنت، قرائن عرفی، سیاقی، وصفی و متصل به عنوان ابزارهای اولیه در فهم نصوص مطرح شدند. السرخسی پنج نوع قرینه را معرفی کرد و ابوالحسین بصری تقسیماتی مبتنی بر مؤول‌کننده و مکمل برای ظاهر ارائه داد (Basri, 2005; Abdulaziz Mubarak, 1994, 1980; Sarakhsi, 1983). در مقابل، اصولیان امامیه همچون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، قرائن را در ضمن تحلیل اخبار و مرجّحات حدیثی مورد توجه قرار دادند. این دوره در هر دو مکتب، مرحله‌ای گذار از اشاره‌های پراکنده به تلاش‌های اولیه برای نظام‌مند ساختن قرائن به‌شمار می‌آید (Alam al-Huda, 1997; Ibn Idris al-Hilli, 1990; Ibn Shahid al-Thani, 1990; Karajaki, 1990; Mufid, 1992; Tusi, 1944).

دوره تدوین و تثبیت واژگان قرینه‌ای (قرن ۵-۸هـ.ق)

با ورود اصول فقه به مرحله‌ای نظری‌تر، تقسیمات دقیق‌تری از قرائن شکل گرفت. در مکتب اهل سنت، شافعی قرائن را به داخلی و خارجی تقسیم کرد، جوینی و غزالی به دسته‌بندی‌های مقالی، حالی، عقلی و اجماعی پرداختند، و صفی‌الدین هندی از قرائن سمعیه و غیرسمعیه سخن گفت (Al-Juwayni, 1996, 1997; Ghazali, 1992; Hindi, 1995; Shawkani, 1991). در مکتب امامیه نیز، اصولیان به تثبیت واژگان فنی پرداختند. محقق حلّی، علامه حلّی، و شهید اول اصطلاحاتی چون قرینه صارفه،

کرد، و شهید صدر گونه‌هایی چون ارتکازیه و مفسره را برجسته ساخت. این تکامل، منجر به منظومه‌ای غنی از اصطلاحات قرینه‌ای شد که در آن بیش از صد اصطلاح در منابع اصولی به کار رفته‌اند. این حجم، بیانگر عمق اجتهاد امامیه در تحلیل نصوص و نقش بی‌بدیل قرائن در فرآیند استنباط است (Akhund Khurasani, 1986; Akhund Khurasani, 1988; Ansari, 2005, 2007; Iraqi, 1996; Musavi Qazvini, 2003, 2006; Musavi Qazvini, 1951; Na'ini, 1973, 1997).

اصل ساختاری: تقسیم قرائن به متصل و منفصل، حالیه و لَبَّیه
تقسیم قرائن به متصل و منفصل، و نیز به حالیه و لَبَّیه، در هر دو مکتب اصولی مطرح شده است. در امامیه، اصولیونی چون علامه حلی و نائینی، قرائن لَبَّیه را ابزار تفسیری و ترجیحی معنا دانسته‌اند؛ این قرائن ناظر به عقل، عرف، سیره و مذاق شارع‌اند. در اهل سنت نیز بصری، جوینی و آمدی از قرائن مقالی، حالی، عقلی و اجماعی سخن گفته‌اند که مفهوماً با لَبَّیه هم‌پوشانی دارند، هرچند اصطلاح آن رایج نیست. در دوره‌های متأخر، تقسیمات اثرمحور مانند قرائن تأکیدی، تفسیری، ترجیحی و تأویلی نیز مطرح شده‌اند. این ساختارها نه تنها در طبقه‌بندی نظری، بلکه در مراحل اجتهاد مانند تشابک ادله و ظهور ثانوی، نقش فعالی در رفع تعارض و ترجیح معنا ایفا می‌کنند (Al-Juwayni, 1996, 1997; Bahr al-'Ulum, 2006; Ghazali, 1992; Hilal, 2003; Hilli, 2001, 2004; Na'ini, 1973, 1997).

اصل کارکردی: حضور قرائن در همه سطوح دلالت
قرائن در هر دو مکتب، در همه سطوح دلالت فعال‌اند؛ از تعیین ظهور تا تحلیل اوامر، نواهی، تخصیص عام، تقیید مطلق، رفع اجمال، و تشخیص حقیقت و مجاز. این اصل، از دوره دوم به بعد، در آثار اصولیون تثبیت شده و در دوره چهارم، مبنای طراحی الگوریتم‌های اجتهادی قرار گرفته است. در امامیه، اصولیونی چون آخوند خراسانی، شهید صدر و امام خمینی، قرائن را در تحلیل‌های زمینه‌محور و غیرلفظی وارد ساختند. در اهل سنت نیز رازی، ابن‌قدامة، آلوسی و زرقاء، قرائن را در تحلیل مجمل، ظاهر، متشابه و ترجیح دلالت‌ها به کار گرفتند و تقسیمات اثرمحور مانند قرائن تأکیدی، تفسیری، ترجیحی، و تأویلی را مطرح ساختند (Al-Juwayni, 1996, 1997; Sarakhsi, 1980, 1994).

مبانی مشترک اجتهادی فریقین در بهره‌گیری از قرائن
در میان تفاوت‌های روشی و مبنایی میان اصول فقه امامیه و اهل سنت، نقاطی از هم‌گرایی و اشتراک نیز به چشم می‌خورد که می‌توان آن‌ها را ستون‌های مشترک در بنای اجتهاد دانست. یکی از مهم‌ترین این نقاط، نحوه‌ی مواجهه با قرائن و بهره‌گیری از آن‌ها در فرآیند استنباط احکام شرعی است. اگرچه هر مکتب در مسیر تاریخی خود، تقسیمات خاص، واژگان مستقل، و مبانی متفاوتی را در تحلیل قرائن برگزیده است، اما با نگاهی تطبیقی به چهار دوره‌ی تطور نظریه قرائن در هر دو مکتب، می‌توان اصولی مشترک را استخراج کرد که نشان‌دهنده‌ی هم‌سویی روش‌شناختی و ظرفیت تعامل علمی میان فریقین است. این اصول، نه تنها در فهم دقیق‌تر نصوص، بلکه در طراحی ساختار اجتهادی و تنظیم دلالت‌ها نقش‌آفرین‌اند و می‌توانند مبنایی برای تدوین الگویی منسجم در تحلیل قرائن فراهم آورند.

اصل بنیادین: قرائن شرط ظهور معتبر
در هر دو مکتب، قرائن شرط لازم برای تحقق ظهور معتبر تلقی شده‌اند؛ ظهوری که ناظر به اراده جدی متکلم و مستند به فهم عرفی و بناء عقلاء باشد. اصولیان امامیه از شیخ طوسی تا شهید صدر، و اصولیان اهل سنت از بصری تا جوینی و غزالی، بر این مبنا تأکید دارند. در هر دو مکتب، ظهور بدون لحاظ قرائن، ناقص، تأویل‌پذیر و فاقد حجیت است. این اصل، در دوره‌های نخست به ضرورت قرینه در فهم اخبار و دلالات مطرح بود، و در دوره‌های

در هر دو مکتب، قرائن شرط لازم برای تحقق ظهور معتبر تلقی شده‌اند؛ ظهوری که ناظر به اراده جدی متکلم و مستند به فهم عرفی و بناء عقلاء باشد. اصولیان امامیه از شیخ طوسی تا شهید صدر، و اصولیان اهل سنت از بصری تا جوینی و غزالی، بر این مبنا تأکید دارند. در هر دو مکتب، ظهور بدون لحاظ قرائن، ناقص، تأویل‌پذیر و فاقد حجیت است. این اصل، در دوره‌های نخست به ضرورت قرینه در فهم اخبار و دلالات مطرح بود، و در دوره‌های

تقسیم منتخب برای نظام مند سازی قرائن

در بررسی تطبیقی مکاتب اصولی امامیه و اهل سنت، روشن شد که تقسیم‌بندی‌های موجود درباره قرائن با وجود تنوع تاریخی و اصطلاحی فاقد انسجام ساختاری و کاربست‌پذیری لازم‌اند و مانع بهره‌برداری کامل از ظرفیت تفسیری آن‌ها در اجتهاد شده‌اند. از این‌رو، ارائه‌ی یک نظام تقسیم‌بندی جامع و کاربردی ضروری است؛ نظامی که ابعاد منشأ ساختار نحوه اتصال و میزان اثرگذاری قرائن را در فرآیند اجتهاد پوشش دهد. همچنین باید نقش معنایی قرائن در تعیین مراد متکلم و کارکرد فقهی آن‌ها در استظهار تعارض سندشناسی و اصول عملیه به‌دقت مشخص گردد. بر همین مبنا، تقسیم‌بندی پیشنهادی در قالب شش محور اصلی سامان یافته است:

تقسیم براساس منشأ و مصدر قرینه

قرائن از حیث منشأ به چهار دسته شرعی، عقلی، عرفی و حسی تقسیم می‌شوند. قرائن شرعی از نصوص و قواعد شرعی نشأت می‌گیرند و در تبیین حکم و رفع اجمال نقش دارند. قرائن عقلی مبتنی بر بدهات یا حکم عقل‌اند و در مواردی چون تنزیه خداوند از جسمانیت، معنای مجازی را بر معنای حقیقی مقدم می‌دارند. قرائن عرفی بر اساس فهم عمومی و عادات اجتماعی شکل می‌گیرند و در تعیین مصادیق و رفع ابهام‌های لفظی مؤثرند. قرائن حسی نیز از طریق مشاهده یا تجربه مستقیم، دلالت‌های ظاهری را تخصیص می‌زند و مراد واقعی را روشن می‌سازند (Badri, 2007; Fakhr al-Razi, 1997, 2000; Hasan, 1997; Na'ini, 1973, 1997; Naraqi, 2005, 2009; Sadr al-Shari'a, 1996; Tabataba'i al-Mujahid, 1879; Tabataba'i Hakim, 1994; Zarkashi, 1994; Zarkashi, 1992).

تقسیم براساس هیأت قرائن

از حیث هیأت، قرائن به لفظی و غیرلفظی تقسیم می‌شوند. قرائن لفظی یا مقالیه درون متن قرار دارند و شامل مواردی چون سیاق، تقابل، تعلیل، سؤال، غلبه استعمالی و نشانه‌های نحوی‌اند. این

قرائن مستقیماً در تعیین معنای دقیق الفاظ نقش دارند. در مقابل، قرائن غیرلفظی مانند حالیه، مقامیه و لَبّی، خارج از متن‌اند و از شرایط صدور کلام یا زمینه‌های عرفی و شرعی ناشی می‌شوند. قرائن لَبّی شامل مناسبت حکم و موضوع، ارتکاز، اجماع، بنای عقلاء، شهرت فتوایی، سیره متشرعه، مذاق شارع و شرایع سابقه‌اند (Akhund Khurasani, 1986; Akhund Khurasani, 1988; Al-Juwayni, 1996, 1997; Ansari, 2005, 1988; Basri, 1983; Na'ini, 1973, 1997).

تقسیم براساس اتصال یا انفصال به ذوالقرینه

از منظر اتصال، قرائن به متصل و منفصل تقسیم می‌شوند. قرائن متصل در متن اصلی حضور دارند و با لفظ همراه‌اند؛ مانند شرط، وصف یا مقابله. قرائن منفصل خارج از متن‌اند و از طریق نصوص دیگر، سنت یا اجماع معنا را روشن می‌سازند. ملاک اتصال در قرائن لفظی، هم‌سیاقی و هم‌زمانی قرینه با ذوالقرینه است؛ به‌گونه‌ای که درک عرفی از یکپارچگی کلام، قرینه را متصل تلقی می‌کند- اگر در جمله‌ای مستقل آمده باشد. «برخی قرائن مانند لَبّی، التزامی، ارتکازی و حالی، با وجود ماهیت غیرلفظی، در ساختار جمله جای دارند و متصل محسوب می‌شوند. در مقابل، قرائن منفصل ممکن است درون متن باشند اما به‌صورت مستقل معنا دهند (Akhund Khurasani, 1986; Akhund Khurasani, 1988; Al-Baqillani, 1997; Araki, 1996; Khui, 2001; Samarqandi, 1984).

تقسیم براساس قدرت تأثیرگذاری قرائن

قرائن از حیث قدرت اثرگذاری به قطعی و ظَنّی تقسیم می‌شوند. قرائن قطعی مانند وجدانی یا تعبّدی، موجب یقین در فهم معنا می‌شوند و در اجتهاد نقش تعیین‌کننده دارند. قرائن ظَنّی، گرچه موجب قطع نیستند، اما با اعتبار عرفی یا شرعی، در تحلیل‌های فقهی قابل استنادند. برخی اصولیان مانند آمدی و زرکشی به نقش تظافر قرائن در تولید علم اشاره کرده‌اند (Al-Amidi, 1981);

مانند مقامیه، حالی، ارتکازی، عرفی، حسی و شرعی است؛ مشروط بر آن که در لحظه صدور و در ساختار کلام، نقش پیشینی ایفا کنند (Ansari, 2005, 2007; Musavi Qazvini, 2003, 2006; Musavi Qazvini, 1951; Muzafar, 1996; Sadr al-Shari'a, 1996; Sadr, 1985, 1996; Shahabi, 1942)

قرائن زمینه‌ای در لحظه صدور کلام و در شکل‌گیری ظهور اولی، نقش مستقیم و تعیین‌کننده‌ای دارند؛ اما در مواردی، ظهور ابتدایی حاصل از این قرائن چنان مستقر و نهادینه است که در مرحله پسینی اجتهاد، یعنی هنگام ورود قرائن مکمل و شکل‌گیری ظهور ثانوی، همچنان اثرگذار باقی می‌ماند. این اثرگذاری نه از باب قرینیت مستقل، بلکه به‌عنوان بستری برای تثبیت یا تحدید ظهور جدید عمل می‌کند و تعامل میان ظهورات را در فرآیند استظهار معنا سامان می‌بخشد.

در مقابل، قرائن مکمل فاقد حجیت مستقل هستند اما در تعامل با ادله اصلی در مرحله پسینی اجتهاد فعال می‌شوند نقش آنها در رفع اجمال ابهام تعارض یا تزامم معناست. منشأ آنها شامل شهرت فتوایی، مذاق شارع، سیره متشرعه، ارتکاز عقلایی، مناسبت حکم و موضوع و عرف تفسیری است همچنین در مقام ترجیح، برخی از قرائن لبی، مانند اجماع، مقامیه و حالیه، قرائن منفصل تفسیری، قرائن ظنی معتبر و اشباه و نظائر نیز در این دسته جای می‌گیرند. (Na'ini, 1973, 1997; Rashti, 1990; Sadr, 1985,)

(1996; Shirazi, 1997). در مجموع هر قرینه‌ای که در شکل‌گیری ظهور اولیه معنا نقش ایفا کند و فاقد ضوابط قرائن مکمل باشد در شمار قرائن زمینه‌ای قرار می‌گیرد این نظریه با تأکید بر نقش لحظه صدور و ساختار کلام چارچوبی نوین برای تحلیل قرائن در اجتهاد فقهی ارائه می‌دهد.

تحلیل و بررسی تقسیم منتخب: تقسیم شش‌گانه قرائن، پاسخی تحلیلی به پراکندگی و ناکارآمدی دسته‌بندی‌های رایج در اصول فقه است. این نظام با تمرکز بر شش محور: منشأ، هیأت، اتصال،

Al-Juwayni, 1996, 1997; Ghazali, 1992; Khui, 2001; Rashti, 1990).

تقسیم براساس وظایف معنایی

از منظر وظیفه معنایی، قرائن به صارفه، مفهمه، معینه، شخصی و نوعی تقسیم می‌شوند. قرینه صارفه معنای حقیقی را به مجاز منتقل می‌کند، معینه معنای خاصی را از میان احتمالات تعیین می‌نماید، مفهمه موجب روشن شدن معنای مبهم می‌شود، و قرائن شخصی و نوعی به ترتیب بر مصادیق خاص یا عرفی دلالت دارند. قرینه شخصی نزد مخاطب خاص معهود است، در حالی که قرینه نوعی نزد عموم عقلا قرینیت دارد. مقدمات حکمت، خاص برای تقيید عام، و وقوع امر پس از نهی از نمونه‌های قرائن نوعی اند (Fakhr al-Razi, 1997, 2000; Ghazali, 1992; Hindi, 1995; Khomeini, 1997; Musavi Qazvini, 2003, 2006; Na'ini, 1973).

تقسیم براساس کاربرست فقهی (زمینه‌ای و مکمل)

تقسیم قرائن بر اساس کاربرست فقهی، به دو دسته «زمینه‌ای» و «مکمل» انجام می‌گیرد. این تقسیم‌بندی ناظر به نقش قرائن در فرآیند اجتهاد است؛ به‌گونه‌ای که قرائن زمینه‌ای در مرحله شکل‌گیری ظهور اولیه معنا فعال‌اند، در حالی که قرائن مکمل در مرحله پسینی و در تعامل با ادله دیگر نقش ایفا می‌کنند.

قرائن زمینه‌ای، ابزارهایی بنیادین در شکل‌گیری ظهور اولیه کلام‌اند و در لحظه صدور سخن، پیش از هرگونه تفسیر یا ترجیح، معنا را تعیین می‌کنند. این قرائن یا دارای حجیت مستقل‌اند، یا چنان در ساختار لفظی و ترکیب جمله جای گرفته‌اند که بدون آنها، ظهور ابتدایی معنا ممکن نیست. کارکرد آنها معمولاً تعیینی، تقيیدی یا صارف است و اغلب از جنس قرائن لفظی یا غیرلفظی پیشینی به‌شمار می‌روند. برای شناسایی این قرائن، منابع لغوی مانند «غریب‌الحديث» و «مفردات کلام» مورد استفاده قرار می‌گیرند. مصادیق آنها شامل قرائنی همچون: سیاق، مقابله، صارفه، معینه، سؤال راوی، غلبه استعمالی، مفهمه، شخصی، و نیز قرائن غیرلفظی

ظهور اولی، دلالت ابتدایی لفظ بر معناست که پیش از ورود قرائن منفصل یا مکمل شکل می‌گیرد و حاصل تعامل قواعد زبانی با قرائن زمینه‌ای مانند سیاق، مقابله، صارفه، سؤال، غلبه استعمالی، مفهمه، شخصی و برخی قرائن غیرلفظی است. این ظهور هنوز ناظر به اراده جدی متکلم نیست و صرفاً دلالت استعمالی دارد (Eslami, 2014).

ظهور ثانوی پس از تحقق ظهور اولی و با ورود قرائن مکمل شکل می‌گیرد؛ قرائنی که در مقام تفسیر، تقیید یا ترجیح معنا مؤثرند و ظهوری جدید پدید می‌آورند که ناظر به اراده جدی متکلم و مستند به بناء عقلاء است. این قرائن شامل سبر و تقسیم، اجماع غیرمستقل، مناسبت حکم و موضوع، شهرت، مذاق شارع، سیره متشرعه، سنت صحابه، شرایع سابقه، ارتکاز عقلایی، عرف تفسیری و قرائن معتبر قطعی یا ظنی‌اند. در این چارچوب، ظهور اولی مرحله‌ای مقدماتی است و تا زمانی که ظهور ثانوی معتبر شکل نگیرد، نمی‌تواند مبنای حجیت باشد. قرینه متصله در مرحله شکل‌گیری ظهور تصدیقی اول اثر می‌گذارد و مانع از انعقاد ظهور ابتدایی می‌شود؛ در حالی که قرینه منفصله پس از تحقق ظهور اولی، در مرحله ظهور تصدیقی دوم، موجب سقوط حجیت یا تغییر معنا می‌گردد. بنابراین، موضوع «کل ظاهر حجّه» در اصول فقه ناظر به ظهوری است که کاشف از مراد جدی متکلم باشد (Eslami, 2014; Muzafar, 1996). این تفکیک، ضمن هم‌سویی با مبانی اصولی، زمینه طراحی مدل‌های کاربردی در اجتهاد را فراهم می‌سازد؛ به‌ویژه در موارد اجمال، ابهام یا تعارضات دلالتی که نیازمند تحلیل شبکه‌ای قرائن‌اند.

«تشابک ادله» در مرحله سوم اجتهاد، «تشابک ادله» به تعامل هم‌زمان ظهورات لفظی، قرائن معنایی، اصول ترجیح، قواعد فقهی و مبانی عقلایی و عرفی اشاره دارد. در این مرحله، مجتهد با منظومه‌ای از ادله مواجه است که ممکن است به ترجیح، تقیید یا ردّ برخی ظهورات منجر شود. ورود قرائن مکمل، مانند شهرت،

قدرت اثرگذاری، وظیفه معنایی و کاربست فقهی، چارچوبی منسجم و چندلایه برای تحلیل دقیق قرائن در فرآیند اجتهاد فراهم می‌سازد. نوآوری اصلی آن، تفکیک قرائن زمینه‌ای و مکمل است که نقش قرائن را در دو مرحله صدور کلام و تعامل پسینی با ادله روشن می‌کند. این رویکرد، امکان تحلیل لایه‌مند ظهورات، سنجش اعتبار قرائن، و مدیریت تعارضات معنایی را فراهم کرده و ظرفیت تفسیری قرائن را در مواجهه با اجمال، ابهام و تراحم ادله فعال می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که اجتهاد بر پایه فهم دقیق‌تر و ساختارمندتر سامان یابد.

طراحی چارچوب نظام‌مند برای بکارگیری قرائن در فرآیند اجتهاد

با تبیین مبسوط قرائن زمینه‌ای و مکمل در بخش‌های پیشین، اکنون می‌توان گام فراتری برداشت و این مبانی را در قالبی عملی و الگویی بازخوانی کرد. قرائن زمینه‌ای، شواهدی‌اند که در لحظه صدور کلام و پیش از شکل‌گیری ظهور ثانوی، نقش تعیینی در تولید معنای ابتدایی دارند؛ در مقابل، قرائن مکمل پس از تحقق ظهور اولیه وارد می‌شوند و در تقیید، تخصیص یا ترجیح معنا مؤثرند (Wasiti, 1981). این تقسیم، بستری فراهم می‌آورد برای طراحی الگویی کاربردی که بتواند جریان واقعی قرائن را در مراحل مختلف اجتهاد فقهی نشان دهد؛ الگویی که با تمرکز بر ترتیب منطقی استنباط، تأثیر هر قرینه را بر دلالت، ترجیح و خروجی نهایی تحلیل کرده و امکان بهره‌گیری نظام‌مند از قرائن را در مواجهه با اجمال، ابهام یا تعارضات دلالتی فراهم سازد (Hilli, 2004, 2001). در فرآیند اجتهاد، ظهورات لفظی نقش محوری در کشف مراد شارع دارند. با توجه به تقسیم سه‌مرحله‌ای ظهور (تصوری، تصدیقی اولی، تصدیقی ثانوی) و تأثیر قرائن در تحول معنایی، ظهور به دو سطح «اولی» و «ثانوی» قابل بازتعریف است (Khui, 2001; Sadr al-Shari'a, 1996; Sadr, 1985, 1996).

«اصول عملیه» در مرحله چهارم وارد میدان می‌شوند؛ زمانی که ظهور معتبر یا قرائن مؤثر برای کشف مراد شارع در دسترس نیست. این اصول—مانند احتیاط، برائت، تخییر و استصحاب—در مقام شک و فقدان حجت معتبر، وظیفه مکلف را تعیین می‌کنند و نه بر اساس ظهور لفظی، بلکه بر پایه وضعیت معرفتی مکلف عمل می‌نمایند. این مرحله پایان فرآیند استظهار و آغاز رجوع به قواعد عملی است.

مذاق شارع، سیره متشرعه، ارتکاز عقلایی و عرف تفسیری، می‌تواند ظهور ثانوی پدید آورد و نسبت دلالتی میان دو دلیل را از تباین به عموم و خصوص یا من‌وجه تبدیل کند. این تحول، مطابق با قاعده «انقلاب نسبت»، زمینه جمع عرفی را فراهم می‌سازد. در همین راستا، «اخبار علاجیه» نیز ناظر به تعارض مستقرند و تا زمانی که جمع عرفی با قرائن ممکن باشد، نوبت به ترجیح یا تخییر نمی‌رسد (Eslami, 2014).



شکل ۱. نحوه استظهار در فرآیند اجتهاد

بررسی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که مرحله ورود آن به اجتهاد، نقش آن در دلالت، حجیت یا ترجیح، خروجی استنباطی حاصل از آن، و تعامل آن با مفاهیم اصولی مانند ظاهر، نص، اصول ترجیح و قرائن دیگر مشخص گردد (Wasiti, 1981). این تحلیل شبکه‌ای، نه‌تنها نظریه قرائن را از سطح انتزاعی به سطح کاربردی ارتقاء

تحلیل شبکه‌ای قرائن در فرآیند اجتهاد

در امتداد طراحی تقسیم‌بندی شش‌گانه قرائن و الگوی مرحله‌محور اجتهاد، این پژوهش درصدد است تا با تحلیل مفهومی و ساختاری هر قرینه، جایگاه دقیقی آن را در فرآیند استنباط روشن سازد. برای این منظور، هر قرینه به‌صورت مستقل در قالب یک شبکه مفهومی

می‌دهد، بلکه امکان ارزیابی کارکرد واقعی قرائن در مواجهه با
نصوص و تعامل با سایر ادله را فراهم می‌سازد. بدین‌سان، قرائن
از عناصر پراکنده و واژگانی، به مؤلفه‌هایی قابل ردیابی، قابل تحلیل
و قابل پیاده‌سازی در اجتهاد تبدیل می‌شوند.

جدول ۱. شرح مراحل ورد، اهداف و نوع قرائن فعال

مرحله ورود	هدف	نوع قرائن فعال	توضیح
ظهور اولی	شکل‌گیری معنای ابتدایی بر اساس قواعد لغوی، نحوی، عرفی و ساختار جمله	زمینه‌ای	قرائن زمینه‌ای در لحظه صدور کلام و در سیاق آن حضور دارند؛ مانند سیاق، مقابله، صارفه، سؤال، غلبه استعمالی، مقامیه، حالی، عرفی، شرعی، و متصل. این قرائن موجب انعقاد ظهور ابتدایی می‌شوند.
ظهور ثانوی	کشف اراده واقعی و جدی متکلم؛ تقیید، تخصیص یا ترجیح معنای اولیه در صورت اجمال یا تعارض	قرائن مکمل	قرائن مکمل پس از انعقاد ظهور اولی وارد می‌شوند؛ مانند سبر و تقسیم، اجماع غیرمستقل، مناسبت حکم و موضوع، شهرت، مذاق شارع، عرف تفسیری، قرائن منفصل، و اشباه و نظائر. این قرائن ظهور جدیدی را تثبیت می‌کنند.
تشابک ادله	تعامل میان ظهورات، قرائن و سایر ادله برای کشف مراد نهایی شارع	قرائن مکمل (ترجیحی و تفسیری)	در این مرحله، قرائن مکمل نقش ترجیحی و تفسیری دارند. مجتهد با مجموعه‌ای از ظهورات و قرائن مواجه است که باید در مقام جمع عرفی یا ترجیح معنا تحلیل شوند. در تحلیل شبکه‌ای قرائن، برخی قرائن مکمل با تغییر معنای یکی از ادله، نسبت میان آن‌ها را دگرگون می‌سازند؛ این تحول، مصداق قاعده «انقلاب نسبت» و زمینه‌ساز جمع عرفی در فرایند اجتهاد است.
اصول عملیه	تعیین وظیفه مکلف در فقدان ظهور معتبر یا ناکارآمدی قرائن	فاقد قرائن مؤثر مگر قرائن مانعه	در صورت عدم تحقق ظهور ثانوی یا ناکارآمدی قرائن مکمل، اصول عملیه مانند برائت، احتیاط، تخییر یا استصحاب فعال می‌شوند.

نمونه‌سنجی حکم نجاست یا طهارت اهل کتاب با قرائن زمینه‌ای و مکمل در فرایند اجتهاد

در امتداد طراحی چارچوب مرحله‌محور برای بهره‌گیری از قرائن در فرایند اجتهاد، مسئله «طهارت یا نجاست اهل کتاب» به‌عنوان نمونه‌ای مناسب برای آزمون عملی این چارچوب انتخاب شده است. این مسئله، به‌سبب اختلاف‌نظر میان فقهای امامیه، تنوع روایات، تفاوت در فهم آیات، و تباین مبانی اصولی، بستری غنی برای تحلیل شبکه‌ای قرائن فراهم می‌آورد. برخلاف مسائل اجماعی که مسیر استنباط در آن‌ها روشن و کم‌چالش است، مسئله حاضر نیازمند بررسی دقیق قرائن زمینه‌ای در مرحله ظهور اولی، قرائن مکمل در مرحله ظهور ثانوی، و تشابک ادله در مقام ترجیح نهایی است. بحث «طهارت و نجاست» از بنیادی‌ترین و پرکاربردترین مباحث فقه عبادی به‌شمار می‌رود که آثار عملی گسترده‌ای در عبادات، معاملات، تغذیه، و مناسبات اجتماعی دارد.

این مسئله نه‌تنها در احکام عبادی مانند صحت نماز و وضو نقش‌آفرین است، بلکه در حوزه‌های غیرعبادی نظیر حریت اکل و شرب، طهارت لباس و بدن، و حتی روابط فرهنگی و اجتماعی نیز تأثیرگذار است. از این‌رو، تعیین مصادیق اعیان نجسه و حدود آن‌ها همواره مورد توجه فقهای امامیه بوده و در برخی موارد، اختلاف‌نظرهای قابل‌توجهی پدید آمده است. یکی از موارد اختلافی در فهرست اعیان نجسه، «کافر کتابی» است. در حالی که نجاست کافر غیرکتابی—مانند منکر خدا یا مشرک مطلق—تقریباً مورد اتفاق فقهای امامیه است، نجاست اهل کتاب (یهود، نصاری، و مجوس) محل تأمل و اختلاف‌نظر جدی میان فقهای متقدم و متأخر قرار گرفته است.

نظریه نجاست اهل کتاب بر سه پایه اصلی استوار است: نخست، اجماع منقول از منابعی چون تهذیب، انتصار، غنیه، سرائر و منتهی که صاحب جواهر آن را مورد تأیید قرار داده است (Ansari،

صدر با پذیرش دلالت برخی روایات بر نهی، جمع عرفی را ترجیح داده و دسته اول را حمل بر نهی تنزیهی کرده‌اند. افزون بر این، ارتکاز متشرعه در عصر صدور نیز نشان می‌دهد که پرسش‌ها ناظر به نجاسات عرضی اهل کتاب بوده، نه نجاست ذاتی آنان. در مرحله ظهور اولی، قرائن زمینه‌ای مانند سیاق آیه طعام، نحوی «حل» بدون قید، غلبه استعمالی «لا بأس» در روایات، و فضای صدور عرفی، ظهور در طهارت دارند. در مرحله ظهور ثانوی، قرائن مکملی چون سیره تعامل، مذاق شارع در رفع حرج، مناسبت حکم در معاشرت، اشباه و نظائر با ازدواج و غسل میت، شأن نزول آیه مائده، فضای صدور روایات، سبر و تقسیم، مقاصد الشریعه، و قرائن منفصل، ظهور اولیه را تثبیت و تقویت می‌کنند (Hakim, 1997; Khomeini, 1997; Qarafi, 1995; Sobhani Tabrizi, 2003; Tabataba'i al-Mujahid, 1879; Tabataba'i Hakim, 1994). نوشتار حاضر از مرحله تحلیل قرائن و شکل‌گیری ظهورات آغاز می‌شود و مراحل مقدماتی اجتهاد را به‌صورت پیش‌فرض انجام‌شده فرض می‌گیرد. این مراحل شامل مسئله‌شناسی، تولید شبکه مسائل مرتبط، استخراج منابع قرآنی و روایی، شناسایی قرائن اولیه و تصفیه گزاره‌ها از حیث سند و دلالت است. موضوع «طهارت یا نجاست اهل کتاب» پیش‌تر به‌عنوان مسئله‌ای فقهی با آثار عبادی و اجتماعی شناسایی شده و فروع مرتبط آن مانند مؤاکله، ازدواج و تعامل اجتماعی نیز در تحلیل لحاظ گردیده‌اند. آیات کلیدی و روایات معتبر از منابع شیعی استخراج شده و قرائن عرفی، تاریخی، عقلی و شرعی مرتبط با موضوع نیز از قبل گردآوری شده‌اند. نویسنده در تحلیل ظهورات، بر مبانی اصولی خاصی تکیه کرده که به‌صورت تلویحی پذیرفته شده‌اند؛ از جمله تفکیک ظهور اولی و ثانوی، تقدم ظهور بر اصول عملیه، و تقدم جمع عرفی بر تخییر و تساقط. ساختار این بخش نیز بر اساس الگوریتم مرحله‌محور اجتهاد تنظیم شده و مراحل ظهور اولی، ظهور ثانوی، تشابک ادله و اصول عملیه به‌صورت متوالی و منسجم تحلیل شده‌اند. در هر مرحله، زیرالگوریتم‌های

(2005; Najafi, 1984)؛ دوم، آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ (توبه، ۲۸) که با توجه به اطلاق عنوان مشرک بر اهل کتاب در برخی آیات دیگر، ظهور در نجاست آنان دارد و شأن نزول آن ناظر به منع مشرکان از ورود به مسجدالحرام در موسم حج است؛ و سوم، روایات متعدد از کتب اربعه مانند صحیحین محمد بن مسلم، صحیح‌ه علی بن جعفر، روایت خالد قلانسی، روایت علی بن جعفر، حسنه سعید الأعرج، حسنه عبدالله بن یحیی، روایت ابی بصیر که نهی از مؤاکله، مصافحه، استفاده از ظروف و طعام اهل کتاب را بیان کرده‌اند و در نگاه ابتدایی، ظهور در نجاست ذاتی دارند (Hosseini Tehrani, 2016; Kulayni, 1987; Mokhtari Mazandarani, 2017; Tusi, 1944, 1987, 1996). در مرحله ظهور اولی، قرائن زمینه‌ای مانند سیاق آیه، نحوی «نجس» بدون قید، مقابله، و عرف متشرعه در اجتناب از اهل کتاب، ذهن فقیه را به سمت نجاست سوق می‌دهند. در مرحله ظهور ثانوی، قرائن مکملی چون شهرت فتوایی، اجماع مدرکی، سیره متشرعه، مذاق شارع در عبادات، اشباه و نظائر با ناصبی و خمر، مناسبت حکم در طهارت عبادات، شأن نزول آیه توبه، قرائن منفصل، سبر و تقسیم، و مقاصد الشریعه، به‌عنوان عناصر پسینی وارد تحلیل می‌شوند (Ansari, 2005; Kashif al-Ghita, 1901, 2000; Najafi, 1984).

در مقابل، نظریه طهارت اهل کتاب نیز از پشتوانه قابل‌توجهی برخوردار است. آیه شریفه ﴿وَلَوْ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾ (مائده، ۵) دلالت بر جواز اکل دارد و مستلزم طهارت آنان است؛ شأن نزول این آیه در فضای مدینه و در بستر تسهیل معاشرت مسلمانان با اهل کتاب بوده است. همچنین روایات متعدد با سند صحیح مانند صحیح‌ه عیص بن قاسم، زکریا بن ابراهیم، عبدالله بن سنان، ابراهیم بن ابی محمود، و روایت امام زمان (ع) به محمد بن عبدالله حمیری، جواز مؤاکله، مصافحه، استفاده از خدمات و تعامل با اهل کتاب را تأیید می‌کنند (Kulayni, 1987; Tusi, 1944, 1996). فقهایی مانند آیت‌الله خویی، امام خمینی، و شهید

مربوط به تحلیل قرائن زمینه‌ای و مکمل به‌کار گرفته شده و نقش هر قرینه در شکل‌گیری معنا، ترجیح دلالت و تثبیت حکم بررسی شده است. همچنین نویسنده به حجیت عقل و عرف در فرآیند استنباط ملتزم بوده و قرائنی مانند مذاق شارع، سیره عقلاء، مناسبت حکم و موضوع، و ارتکاز عرفی را در ترجیح معنا و تثبیت ظهور ثانوی مؤثر دانسته است. مجموعه این پیش‌فرض‌ها، بنیان روش‌شناختی مقاله را تشکیل داده و زمینه تحلیل دقیق، اعتبارسنجی و آموزش‌پذیری مسیر اجتهاد را فراهم ساخته است.

با توجه به این مستندات و تحلیل شبکه‌ای قرائن، مسئله طهارت یا نجاست اهل کتاب بستری مناسب برای آزمون عملی چارچوب اجتهادی فراهم می‌آورد. در ادامه، این پژوهش با بهره‌گیری از مراحل چهارگانه اجتهاد (ظهور اولی، ظهور ثانوی، تشابک ادله، اصول عملیه) و تقسیم قرائن به زمینه‌ای و مکمل، به نمونه‌سنجی دقیق این مسئله خواهد پرداخت تا ترجیح نهایی در مقام استظهار فقهی روشن گردد.

ورود قرائن زمینه‌ای در ظهور اولی برای حکم نجاست و طهارت اهل کتاب

جدول ۲. قرائن زمینه‌ای در ظهور اولی برای نظریه نجاست یا طهارت اهل کتاب

نوع قرینه زمینه‌ای	نظریه نجاست اهل کتاب	نظریه طهارت اهل کتاب
سیاقی	آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» بدون مقدمه، مستقیماً حکم نجاست را در سیاق طرد مشرکان از مسجد الحرام بیان می‌کند.	آیه «وَوُطِّئَتْ الْأَذْيَانُ أَوْ تُوَالِ الْكِتَابَ جِلٌّ لَكُمْ» در سیاق حلیت طیبات و ازدواج با اهل کتاب آمده و ظهور در جواز تعامل غذایی دارد.
نحوی	استعمال مصدر «نجس» به‌جای صفت، دلالت بر تأکید و شدت دارد؛ اطلاق زمانی و نوعی را افاده می‌کند.	تعبیر «حلّ» بدون قید، ظهور در جواز مطلق دارد و از نظر نحوی، دلالت بر رفع مانع شرعی دارد.
غلبه استعمالی	واژه «نجس» در برخی متون فقهی و روایی بعدی، در معنای فقهی رایج شده و ذهن مخاطب را به نجاست فقهی سوق می‌دهد.	واژه «لا بأس» در روایات طهارت اهل کتاب، غالباً در مقام جواز شرعی به‌کار رفته و ظهور در طهارت دارد.
مقابله	تقابل میان اهل کتاب و مسلمانان در آیه طعام و آیه نجاست، زمینه‌ساز شدت حکم در عبادات و طهارت است.	تقابل میان نهی از طعام اهل کتاب در برخی روایات و جواز در روایات دیگر، زمینه حمل بر کراهت و طهارت را فراهم می‌سازد.
حالی	آیه نجاست در بستر مناسک حج و طهارت عبادت صادر شده؛ زمینه‌ای عبادی و حساس دارد.	روایات طهارت در بستر تعامل روزمره، خدمات اجتماعی، و زندگی مشترک با اهل کتاب صادر شده‌اند.
مقامی	آیه در مقام بیان حکم شرعی است، نه توصیه اخلاقی یا عرفی؛ پس ظهور در نجاست دارد.	روایات طهارت در مقام بیان حکم واقعی‌اند، نه توصیه تقیه‌ای یا عرفی؛ پس ظهور در طهارت دارند.
عرفی و ارتکازی	عرف متشرعه در عصر صدور، اهل کتاب را نجس می‌دانسته‌اند؛ پرسش‌ها ناظر به اجتناب بوده‌اند.	ارتکاز متشرعه، طهارت اهل کتاب را مفروض می‌دانسته و پرسش‌ها ناظر به نجاسات عرضی بوده‌اند.
شرعی	آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه: ۲۸) با اطلاق عنوان مشرک بر اهل کتاب در برخی آیات دیگر، و روایاتی مانند صحیح محمد بن مسلم و صحیح سعید الأعرج، که نهی از سؤر، طعام و مصافحه با اهل کتاب دارند، ظهور در نجاست دارند.	آیه «وَوُطِّئَتْ الْأَذْيَانُ أَوْ تُوَالِ الْكِتَابَ جِلٌّ لَكُمْ» و روایات متعدد با سند صحیح مانند صحیح عیص بن قاسم («فلا بأس» در مؤاکله)، صحیح زکریا بن ابراهیم («کل معهم واشرب»)، و صحیح ابراهیم بن ابی محمود («لا بأس» در خدمات اهل کتاب) ظهور در طهارت دارند.
حسی	مشاهده اجتناب عملی از اهل کتاب در برخی جوامع متشرعه، ذهن را به نجاست آنان سوق می‌دهد.	مشاهده تعامل عادی با اهل کتاب در زندگی روزمره، بدون الزام به تطهیر، ذهن را به طهارت آنان سوق می‌دهد.
عقلی	عقل، در مقام احتیاط در عبادات، اجتناب از اهل کتاب را ترجیح می‌دهد.	عقل، در مقام تسهیل معاشرت و رفع حرج، طهارت اهل کتاب را ترجیح می‌دهد؛ به‌ویژه با توجه به مذاق شارع در شریعت سهله و سمحه.

ورود قرائن مکمل در ظهور ثانوی برای حکم نجاست و طهارت

اهل کتاب

در مسئله نجاست یا طهارت اهل کتاب، پس از آن که ظهور ابتدایی از روایت یا سیاق کلام شکل گرفت، قرائن مکمل به عنوان عناصر پسینی وارد فرآیند اجتهاد می شوند تا معنای اولیه را تثبیت، اصلاح یا ترجیح دهند. این قرائن، برخلاف قرائن زمینه ای که در لحظه

صدور حضور دارند، در مقام تحلیل های پسینی و در تعامل با سایر ادله فعال می شوند. قابل توجه است که قرائن منفصل، به ویژه در موارد تعارض ظاهری میان دو دلیل، نقش کلیدی در شکل گیری ظهور ثانوی و تحقق جمع عرفی دارند؛ به گونه ای که ظهور جدید حاصل از قرینه، مانع از ورود به مرحله ترجیح یا تساقط می شود.

جدول ۳. قرائن مکمل در ظهور ثانوی برای نظریه های نجاست یا طهارت اهل کتاب

نوع قرینه مکمل	نظریه نجاست اهل کتاب	نظریه طهارت اهل کتاب
مذاق شارع	تأکید شارع بر طهارت در عبادات، با احتیاط در اجتناب از اهل کتاب هم راستا تلقی شده است.	مذاق شارع در رفع حرج، تسهیل معاشرت، و شریعت «سهله و سمحه»، مؤید طهارت اهل کتاب است.
مقاصد الشریعه	حفظ طهارت عبادات و اجتناب از شبهه در امور عبادی، با نجاست اهل کتاب هم راستا دانسته شده است.	رفع حرج، تسهیل معاشرت، و حفظ کرامت انسانی در تعامل با اهل کتاب، با طهارت آنان سازگارتر است.
اجماع	ادعای اجماع فقه های شیعه بر نجاست مشرکان و اهل کتاب، به عنوان دلیل مستقل مطرح شده است.	اجماع مدرکی است؛ با وجود مخالفت برخی فقها، اجماع فاقد کاشفیت از قول معصوم است.
مناسبت حکم و موضوع	نهی از مؤاکله و مصافحه، با مناسبت طهارت عبادات، ظهور در نجاست دارد.	جواز ازدواج، مؤاکله، و غسل میت توسط اهل کتاب، با مناسبت طهارت، ظهور در طهارت دارد.
اشباه و نظائر	اشباه و نظائر با نجاست سگ، خمر، و ناصبی در برخی روایات، اهل کتاب را در حکم نجس دانسته اند.	اشباه و نظائر با جواز ازدواج با اهل کتاب، غسل میت توسط آنان، و مؤاکله در روایات، مؤید طهارت آنان است.
قرینه منفصل	برخی روایات نهی از مؤاکله و سؤر اهل کتاب، در منابع جداگانه آمده اند و به صورت منفصل، ظهور در اجتناب دارند.	روایات متعدد با سند صحیح مانند صحیح عیص بن قاسم، زکریا بن ابراهیم، و ابراهیم بن ابی محمود، در منابع مستقل و جداگانه، ظهور در طهارت دارند.
شهرت فتوائی	مشهور فقه های شیعه، به ویژه از قرن پنجم به بعد، فتوا به نجاست اهل کتاب داده اند؛ برخی آن را کاشف از رأی معصوم دانسته اند.	شهرت مدرکی یا محتمل المدرکیه است؛ فقه های متقدم تصریحی به نجاست ذاتی ندارند. شهرت فاقد حجیت مستقل است.
قرینه فضای صدور	آیه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ در سیاق طرد مشرکان از مسجد الحرام در موسم حج نازل شده؛ ناظر به بت پرستان است. روایات نهی، در فضای تقیه یا اجتناب از آلودگی های رایج صادر شده اند. این آیه در سال نهم هجری، پس از فتح مکه و در جریان ممنوعیت ورود مشرکان به مسجد الحرام نازل شد. ناظر به بت پرستان قریش است که در موسم حج وارد مسجد می شدند.	آیه ﴿وَوَطَّعُوا أَلْبَانَهُمْ أَعْلَانَ الْكُتُبِ﴾ در فضای تسهیل معاشرت و رفع حرج نازل شده است. روایات طهارت در بستر زندگی مشترک، خدمات اجتماعی، و تعامل روزمره صادر شده اند. این آیه مدنی و در فضای تعامل اجتماعی مسلمانان با اهل کتاب نازل شد؛ ناظر به رفع حرج در معاشرت غذایی و ازدواج با آنان است.
سیره متشرعه	اجتناب عملی از اهل کتاب در برخی جوامع متشرعه، مؤید نجاست آنان دانسته شده است.	تعامل عادی با اهل کتاب در زندگی روزمره، بدون الزام به تطهیر، مؤید طهارت آنان است.
قرائن منفصل	برخی روایات نهی از مؤاکله و سؤر اهل کتاب، در منابع جداگانه آمده اند و به صورت منفصل، ظهور در اجتناب دارند.	روایات متعدد با سند صحیح مانند صحیح عیص بن قاسم، زکریا بن ابراهیم، و ابراهیم بن ابی محمود، در منابع مستقل و جداگانه، ظهور در طهارت دارند.
سیر و تقسیم	بررسی روایات نهی نشان می دهد که اکثر آن ها ناظر به آلودگی عرضی اند؛ اما برخی فقها آن ها را به نجاست ذاتی حمل کرده اند.	تحلیل روایات طهارت نشان می دهد که دلالت آن ها روشن تر، سندشان معتبرتر، و فضای صدورشان عرفی تر است؛ پس حمل دسته اول بر کراهت، منطقی تر است.
ارتکاز عقلا و عرفی	برخی ارتکازات اجتماعی در عصر صدور، اهل کتاب را نجس می دانسته اند؛ پرسش ها ناظر به اجتناب بوده اند.	پرسش های رایج در روایات طهارت، ناظر به نجاست عرضی بوده اند؛ نه نجاست ذاتی.

فرآیند نهایی اجتهادی در تشابک ادله برای حکم نجاست یا طهارت اهل کتاب

در فرآیند اجتهاد، مرحله تشابک ادله جایگاه ویژه‌ای در کشف مراد نهایی شارع دارد؛ مرحله‌ای که در آن، ظهورات لفظی، قرائن معنایی، اصول ترجیح، قواعد فقهی، و مبانی عقلایی به صورت هم‌زمان در تحلیل دخیل می‌شوند. یکی از قرائن مؤثر در این مرحله، قرینه مناسبت حکم و موضوع است که به عنوان قرینه‌ای لَبّی و مکمل، پس از تحقق ظهور اولیه وارد می‌شود و نقش آن، تقیید، تخصیص یا ترجیح معناست. مقصود از این قرینه، ملائمت

و سنخیت عقلایی یا عرفی میان حکم شرعی و موضوع آن است؛ به گونه‌ای که از مناسبات طبیعی میان آن دو، می‌توان به جهت‌گیری معنا یا کشف مناسبت حکم دست یافت. این قرینه، نه از جنس دلالت لفظی، بلکه حاصل تحلیل عقلایی از رابطه میان موضوع و اثر شرعی مترتب بر آن است. برخلاف قرائن زمینه‌ای که در لحظه صدور کلام و در ساختار لفظی و نحوی جمله جای‌گیری دارند، قرینه مناسبت از مناسبات عرفی و عقلی میان حکم و موضوع حاصل می‌شود و در مقام تفسیر یا تعدیه معنا فعال می‌گردد.

جدول ۴. فرآیند نهایی در استنباط برای حکم نجاست یا طهارت اهل کتاب

محور تحلیل و تشابک ادله	نظریه نجاست اهل کتاب	نظریه طهارت اهل کتاب	ترجیح نهایی
مستند اصلی محور تحلیل	آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» و روایات نهی از مؤاکله، مصافحه، و استفاده از ظروف اهل کتاب.	آیه «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّلٌ لَّكُمْ» و روایات متعدد با سند صحیح که دلالت بر جواز تعامل و طهارت دارند.	آیه طعام و روایات طهارت از حیث دلالت و سند قوی‌ترند.
قرائن زمینه‌ای	سیاق آیه نجاست در مناسک حج؛ استعمال مصدر «نجس»؛ مقابله با مسلمانان؛ عرف متشرعه در اجتناب؛ اطلاق نحوی «نجس» بدون قید.	سیاق آیه طعام در فضای معاشرت؛ نحوی «حل» بدون قید؛ غلبه استعمالی طعام در معنای عام؛ روایات با تعبیر «لا بأس»؛ ارتکاز عرفی در طهارت.	نظریه طهارت از انسجام زمینه‌ای بیشتری برخوردار است.
قرائن مکمل	شهرت فتوایی متأخر؛ اجماع مدرکی؛ سیره اجتناب؛ مذاق شارع در عبادات؛ اشباه با ناصبی و خمر؛ مناسبت حکم در طهارت عبادات؛ شأن نزول آیه توبه.	روایات صحیح متعدد؛ سیره تعامل؛ مذاق شارع در رفع حرج؛ مناسبت حکم در معاشرت؛ اشباه با ازدواج و غسل میت؛ شأن نزول آیه مائده؛ سبر و تقسیم؛ مقاصد الشریعه؛ قرائن منفصل.	قرائن مکمل نظریه طهارت متنوع‌تر، مستندتر و عقلایی‌ترند.
نقش قرائن مکمل در تثبیت ظهور ثانوی	ظهور ثانوی مشروط به حمل نهی بر تحریم؛ اما با تعارض روایات و ضعف سند، قابل تثبیت نیست.	ظهور ثانوی روشن، مستند به آیه طعام و روایات صحیح، با قرائن متعدد تثبیت‌شده و قابل استناد در مقام فتواست.	نظریه طهارت ظهور ثانوی معتبرتری دارد.

جدول ۵. استظهار نهایی تحلیل شبکه‌ای قرائن در فرآیند اجتهاد برای حکم نجاست یا طهارت اهل کتاب

مرحله استنباط	تحلیل محتوایی	نتیجه استظهاری
ظهور اولی	آیه طعام با سیاق جواز، ساختار نحوی «حل»، و روایات متعدد با تعبیر «لا بأس»، ظهور ابتدایی در طهارت اهل کتاب را شکل می‌دهد.	ظهور اولی بر طهارت اهل کتاب دلالت دارد.
ظهور ثانوی	قرائن مکمل مانند مذاق شارع، مناسبت حکم و موضوع، اشباه و نظائر، شأن نزول، سبر و تقسیم، ظهور اولیه را تثبیت و تقویت می‌کنند.	ظهور ثانوی معتبر در جواز تعامل و طهارت اهل کتاب شکل گرفته است.
تشابک ادله	در مقام جمع عرفی، روایات طهارت بر روایات نهی ترجیح دارند؛ قرائن زمینه‌ای و مکمل در نظریه طهارت انسجام بیشتری دارند. در این نمونه‌کاوی، ورود قرائنی چون آیه اطعام اهل کتاب، سیره متشرعه، و مذاق شارع، موجب تقیید معنای برخی روایات نهی شده است؛ به گونه‌ای که نسبت میان آن‌ها و روایات طهارت، از تعارض تام به عموم و خصوص یا من وجه تبدیل می‌گردد. این تحول، مطابق با قاعده اصولی «انقلاب نسبت» است و زمینه جمع عرفی و ترجیح نظریه طهارت را فراهم می‌سازد.	نظریه طهارت اهل کتاب ترجیح داده می‌شود.
اصول عملیه	با تحقق ظهور ثانوی معتبر، اصول عملیه وارد نمی‌شوند؛ در موارد شک، قاعده طهارت و اصالت برائت مؤید نظریه طهارت‌اند.	اصول عملیه مؤید نظریه طهارت‌اند؛ اما نقش فرعی دارند.

روشن می‌سازد و امکان تحلیل لایه‌مند معنا، سنجش اعتبار قرائن و مدیریت تعارضات دلالتی را فراهم می‌آورد؛ به گونه‌ای که اجتهاد بر پایه فهم دقیق‌تر و ساختارمندتر سامان یابد.

۴- طراحی الگویی مرحله محور برای جریان قرائن: این

پژوهش با تفکیک قرائن به زمینه‌ای و مکمل، الگویی چهارمرحله‌ای برای جریان قرائن در اجتهاد فقهی ارائه می‌دهد: ظهور اولی با قرائن زمینه‌ای شکل می‌گیرد، ظهور ثانوی با قرائن مکمل تثبیت می‌شود، در مرحله تشابک ادله قرائن ترجیحی و تفسیری معنا را تنظیم می‌کنند، و در فقدان ظهور معتبر، اصول عملیه وظیفه مکلف را تعیین می‌نمایند؛ الگویی که تحلیل شبکه‌ای قرائن را ممکن ساخته و اجتهاد را ساختارمندتر و دقیق‌تر می‌سازد.

۵- آزمون عملی نظریه در مسئله طهارت اهل کتاب: در آزمون

عملی نظریه در مسئله طهارت اهل کتاب، تحلیل مرحله‌محور قرائن نشان داد که نظریه طهارت با اتکای بر قرائن زمینه‌ای منسجم و قرائن مکمل متنوع، مستند و عقلایی، ظهور ثانوی معتبرتری را شکل می‌دهد. این تحلیل شبکه‌ای، با تطبیق دقیق بر مراحل چهارگانه اجتهاد، کارآمدی الگوی پیشنهادی را در مواجهه با مسائل فقهی پیچیده تأیید کرد و نشان داد که نظریه طهارت از پشتوانه دلالتی و استظهاری قوی‌تری برخوردار است.

۶- دستاوردهای نظریه پیشنهادی: نظریه قرائن با تفکیک

زمینه‌ای و مکمل، امکان ردیابی نقش هر قرینه در مراحل اجتهاد را فراهم کرده و تحلیل معنا را از سطح واژگانی به سطح شبکه‌ای ارتقاء داده است؛ این تحول، دقت در استظهار، مدیریت تعارضات دلالتی و طراحی مسیر اجتهادی را به‌طور هم‌زمان ممکن ساخته است.

چشم انداز منظومه سازی قرائن: با هم‌افزایی میان اصولیان، فقیهان و اندیشمندان علوم انسانی، منظومه قرائن می‌تواند به الگویی کامل

در «ارزیابی انطباق چارچوب نظری با نمونه‌کاوی عملی»، روشن شد که جداول طراحی‌شده در نمونه‌کاوی نجاست یا طهارت اهل کتاب، به‌طور کامل با مراحل چهارگانه اجتهاد (ظهور اولی، ظهور ثانوی، تشابک ادله، اصول عملیه) و تقسیم‌بندی قرائن (زمینه‌ای و مکمل) مطابقت دارند. هر قرینه با نقش، زمان ورود، و اثر استنباطی مشخص شده و تحلیل شبکه‌ای قرائن از سطح انتزاعی به سطح کاربردی ارتقاء یافته است. این تطابق، نشان‌دهنده قابلیت اجرایی چارچوب پیشنهادی در مسائل فقهی پیچیده است.

نتیجه‌گیری

۱- جایگاه بنیادین قرائن در استنباط فقهی و اجتهاد: قرائن،

به‌مثابه عناصر تفسیری و زمینه‌ای، همواره در قلب فرآیند اجتهاد جای داشته‌اند؛ اما آنچه در این پژوهش برجسته شد، نه صرفاً اهمیت آن‌ها در فهم نصوص، بلکه ضرورت نظام‌مندسازی و بازتعریف جایگاه‌شان در ساختار اجتهادی فقه اسلامی بود.

۲- اصول مشترک فریقین در بهره‌گیری از قرائن: تحلیل تطبیقی

میان اصول فقه امامیه و اهل سنت نشان داد که با وجود تفاوت‌های واژگانی، فلسفی و روشی، سه اصل مهم مورد وفاق است: نخست اصل بنیادین که قرائن شرط تحقق ظهور معتبرند. دوم اصل ساختاری که تقسیم قرائن به متصل و منفصل، حالیه و لَبَّیه پذیرفته شده است. سوم اصل کارکردی که حضور قرائن در همه سطوح دلالت، از تعیین معنا تا رفع تعارض، نقش‌آفرین است.

۳- تقسیم‌بندی شش‌گانه قرائن: برای رفع پراکندگی و

ناکارآمدی تقسیمات رایج قرائن، این پژوهش تقسیم‌بندی شش‌گانه‌ای را پیشنهاد داده است که ابعاد منشأ، هیأت، اتصال، قدرت اثرگذاری، وظیفه معنایی و کاربست فقهی را پوشش می‌دهد. این چارچوب، با تفکیک قرائن زمینه‌ای و مکمل، نقش آن‌ها را در دو مرحله صدور کلام و تعامل پسینی با ادله

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافع وجود ندارد.

و کارآمد در اجتهاد تبدیل شود؛ الگویی که تحلیل شبکه‌ای معنا،

تعامل ادله و کشف مراد شارع را در مسائل پیچیده فقهی تسهیل و

تقویت می‌کند.

مشارکت نویسندگان

EXTENDED ABSTRACT

The study titled *Systematization of Contextual Indicators in Comparative Principles of Jurisprudence and Their Function in the Process of Ijtihad* investigates the interpretive and evidentiary function of contextual indicators (*qarā'in*) in Islamic legal reasoning through a comparative analysis of Imāmī and Sunni *uṣūl al-fiqh*. Contextual indicators serve as cognitive and linguistic cues that clarify meaning, prevent misinterpretation, and guide the jurist toward the intent of the Lawgiver. Within both traditions, however, discussions of such indicators have remained scattered, lacking coherence and operational usability. Early efforts to classify contextual indicators—from al-Sarakhsi's typology of connected and situational evidences (Sarakhsi, 1980, 1994) to the detailed distinctions of Imāmī scholars like al-Tusi and al-Hilli—failed to yield a unified structure. This article builds on the interpretive principles of earlier theorists (Hakim, 1997; Sadr, 1996; Zarkashi, 1994) to present a stage-based analytical model that integrates historical development, linguistic logic, and jurisprudential functionality. It posits that contextual indicators not only influence the semantics of individual utterances but also shape the broader epistemic process of *ijtihad* through a hierarchical pattern of appearance, interpretation, and reconciliation of texts. By employing an analytical-comparative method, the study reconstructs the shared methodological foundations of both schools and proposes a systematic framework to map how contextual indicators interact with language, custom, and reason in producing legal meaning.

The theoretical foundation of the article rests on three universal jurisprudential principles common to Imāmī and Sunni *uṣūl*: the foundational principle that contextual indicators are a prerequisite for any valid apparent meaning (Al-Juwayni, 1997; Ghazali, 1992), the structural principle that divides indicators into connected, disconnected, situational, and rational types (Bahr al-'Ulum, 2006; Hilli, 2004), and the functional principle asserting that indicators operate at all levels of implication—from lexical to inferential, interpretive, and procedural (Sarakhsi, 1994). Through this tripartite foundation, the study identifies that the unity between both schools lies in their shared concern with maintaining semantic authenticity while ensuring hermeneutic flexibility. The Imāmī concept of *qarā'in ḥāliyyah* and the Sunni principle of *qarā'in maqāliyya* converge on the notion that context governs meaning when literal interpretation conflicts with reason or custom. The model synthesizes these principles to show that indicators function as the connective tissue of interpretive reasoning, ensuring balance between textual fidelity and practical applicability. Consequently, the study establishes a six-dimensional classification of contextual indicators: origin (scriptural, rational, customary, sensory), form (verbal or nonverbal), connection (connected or disconnected), strength (definitive or presumptive), semantic role (restrictive, explanatory, determinative, personal, generic), and jurisprudential application (contextual or complementary). This systematization reflects a deliberate attempt to move from descriptive enumeration toward an operational algorithm.

suitable for *ijtihad* in contemporary jurisprudence.

Building on this taxonomy, the article constructs a four-stage analytical model that traces the progressive movement of contextual indicators through the phases of jurisprudential reasoning. The first stage, the “primary appearance,” represents the linguistic and situational level where indicators such as syntax, opposition, usage patterns, and initial context give rise to the preliminary meaning of a text (Eslami, 2014). The second stage, or “secondary appearance,” emerges when complementary indicators intervene to refine or restrict earlier meanings. These include reasoning based on analogy, public consensus, *sīra al-mutaṣarri’a* (religious practice), and rational conventions (Na’ini, 1997; Sadr al-Shari’a, 1996). The third stage, “interaction of evidences,” denotes the process of reconciling apparently conflicting proofs through interpretive correlation, commonly realized via the principle of *ta’arūḍ wa tarjīḥ*. The final stage involves procedural principles (*uṣūl ‘amaliyya*), which determine the believer’s practical duty when interpretive certainty fails. This model mirrors the evolution of hermeneutical reasoning within Islamic legal thought, demonstrating that contextual indicators do not merely accompany meaning but dynamically guide it across inferential levels. The work thus reframes the classical notion of *zuhūr* (apparent meaning) as a multi-stage epistemic phenomenon conditioned by contextual interaction rather than static lexical assignment.

A key contribution of this study is its operational distinction between “contextual” and “complementary” indicators, terms that redefine how interpretive evidence is temporally situated within the process of speech issuance and post-textual reasoning. Contextual indicators are contemporaneous with the act of expression; they establish the

primary layer of meaning by situating words within the immediate cognitive and linguistic environment (Ansari, 2007; Sadr, 1996). Complementary indicators, conversely, emerge later—through rational analysis, comparative evaluation, or interpretive necessity—and function by modifying, specifying, or reconciling existing appearances (Rashti, 1990; Shirazi, 1997). This duality transforms the perception of legal reasoning from a linear to a networked model, where multiple layers of meaning evolve interactively. Such a differentiation enables jurists to diagnose at which phase a contextual shift occurs and whether its interpretive impact is definitional, corrective, or preferential. The model thereby allows contextual reasoning to be visualized as a dynamic system, capable of absorbing linguistic variation, social transformation, and evidentiary complexity without compromising methodological integrity. This functionalization of contextual indicators offers a new theoretical lexicon for digital jurisprudence, algorithmic modeling of *uṣūl*, and the formal training of advanced jurists. The study’s empirical dimension applies this theoretical framework to a complex doctrinal controversy: the juridical status of the purity (*ṭahāra*) or impurity (*najāsa*) of the People of the Book. Through a layered analysis of Qur’ānic verses and hadiths, the article demonstrates how contextual indicators restructure interpretive outcomes. In the first phase, contextual indicators such as the syntax of *innamā al-mushrikūn najasun* (Q 9:28), the morphological emphasis of *najis*, and prevailing social customs of ritual avoidance collectively generate an initial appearance favoring impurity (Najafi, 1984; Tusi, 1944). However, at the secondary level, complementary indicators—such as the verse *wa ta’āmu alladhīna ūtū al-kitāba ḥillun lakum* (Q 5:5), the rule of removing hardship, and analogies with marital and social

relations—shift interpretive priority toward purity (Hakim, 1997; Khomeini, 1997). The interaction between these layers reveals that what appears as doctrinal contradiction is, in fact, a reflection of different contextual strata of meaning. When analyzed through the four-stage model, the coherence of the purity interpretation becomes evident: its contextual indicators are stronger, its complementary indicators are more numerous, and its integration across the interpretive chain is more consistent. This case study validates the proposed framework's ability to reconcile textual dichotomies and produce legally consistent conclusions within the structure of *ijtihad*.

From a methodological perspective, this study expands comparative *uṣūl al-fiqh* beyond descriptive historiography toward a synthetic science of interpretive modeling. The analytical-comparative approach enables the extraction of universal reasoning structures that underlie both Imāmī and Sunni traditions. By reframing *qarā'in* as variables within an algorithmic chain of meaning production, the article moves toward a computational logic of *ijtihad*. Each type of indicator—whether linguistic, situational, rational, or procedural—is assigned a specific function in the interpretive process: defining semantic limits, clarifying ambiguity, ranking proofs, and activating procedural rulings when textual certainty lapses. The implication is that systematization of contextual indicators can serve not only as a hermeneutic tool but also as an epistemic safeguard that stabilizes the deductive structure of Islamic law. In this way, the model restores balance between literalist and rationalist tendencies, aligning the jurist's methodology with both the linguistic integrity of revelation and the adaptive demands of contemporary jurisprudence.

In conclusion, the research underscores that contextual indicators constitute the foundational grammar of *ijtihad*. They

mediate between linguistic form and divine intent, ensuring that legal interpretation remains both faithful and functional. By systematizing their classification and operational stages, the study achieves two essential outcomes: first, it unifies disparate typologies within a single interpretive schema; and second, it transforms contextual reasoning from an abstract theoretical discourse into a structured, reproducible process. The model's successful application to the *ṭahāra-najāsa* debate confirms its practical value in harmonizing evidences and refining doctrinal analysis. Ultimately, the proposed framework demonstrates that the future of comparative *uṣūl al-fiqh* lies in its ability to synthesize textual, rational, and situational evidences into a coherent system that preserves methodological rigor while expanding interpretive adaptability.

References

- Abdulaziz Mubarak, M. i. (2005). *Al-Qara'in 'ind al-Uṣuliyyin*.
 Akhund Khurasani, M. K. (1986). *Fawa'id al-Uṣul* (1st ed.). Vezarat-e Ershad.
 Akhund Khurasani, M. K. i. H. (1988). *Kifayat al-Uṣul* (1st ed.). Mu'assasat Al al-Bayt.
 Al-Amidi, S. a.-D. A. i. M. (1981). *Al-Ahkam fi Uṣul al-Ahkam* (A. a.-R. Afifi, Ed. 2nd ed.). Al-Maktab al-Islami.
 Al-Baghdadi, A. i. A. i. B. (1983). *Al-Wusul ila al-Uṣul*. Maktabat al-Ma'arif.
 Al-Baqillani, M. i. a.-T. (1997). *Al-Taqrīb wa al-Irshad (al-Saghir)*, Vol. 3. Mu'assasat al-Risalah.
 Al-Jassas, A. i. A. A. B. a.-R. (1994). *Al-Fusul fi al-Uṣul* (2nd ed.). Ministry of Awqaf (Kuwait).
 Al-Juwayni, A. a.-M. i. A. A. (1996). *Al-Talkhis fi Uṣul al-Fiqh* (1st ed.). Dar al-Basha'ir al-Islamiyyah.
 Al-Juwayni, A. a.-M. i. A. A. (1997). *Al-Burhan fi Uṣul al-Fiqh*. Dar al-Kutub al-'Ilmiyyah.
 Alam al-Huda, A. i. H. (1997). *Al-Dhari'ah ila Uṣul al-Shari'ah* (1st ed.). University of Tehran Press.
 Anis, I. (2008). *Al-Mu'jam al-Wasit* (1st ed.). Daftar Nashr Islami.
 Ansari, M. (2005). *Al-Fawa'id al-Uṣuliyyah* (1st ed.). Nashr-e Shams Tabrizi.
 Ansari, M. (2007). *Fara'id al-Uṣul* (9th ed.). Majma' al-Fikr al-Islami.
 Araki, M. A. (1996). *Uṣul al-Fiqh*, Vol. 1 (1st ed.).
 Ardabili, A. i. M. (1983). *Majma' al-Fa'idah wa al-Burhan fi Sharh Irshad al-Adhhan* (1st ed.). Daftar Intisharat Islami.

- Ashtiyani, M. H. i. J. f. (2008). *Bahr al-Fawa'id fi Sharh al-Fara'id*. Mu'assasat al-Tarikh al-'Arabi.
- Badri, T. (2007). *Mu'jam Mufradat Usul al-Fiqh al-Muqarn* (1st ed.).
- Bahr al-'Uloom, S. M. (2006). *Misabih al-Ahkam* (1st ed.). Manshurat Maytham al-Tammar.
- Bahrani, M. S. A. (2007). *Al-Mu'jam al-Usuli* (2nd ed.). Manshurat al-Tayyar.
- Basri, A. a.-H. M. i. A. (1983). *Al-Mu'tamad fi Usul al-Fiqh*. Dar al-Kutub al-'Ilmiyyah.
- Esfandiari, R. (2021). Qarinah-Recognition in Comparative Usul al-Fiqh. *Journal of Islamic Denominations Research*, 8(15), 433-456. <https://doi.org/10.22034/jid.2021.223890.1992>
- Eslami, R. (2014). The Status of Detached Contextual Indicators in the Formation of Secondary Apparent Meanings. *Usul Research Quarterly*, 6(22), e114283-e114283.
- Fadil Hindi, M. i. H. (1995). *Kashf al-Litham wa al-Ibham 'an Qawa'id al-Ahkam* (1st ed.). Daftar Intisharat Islami.
- Fadil Miqdad, I. A. (1984). *Al-Tanqih al-Ra'i li-Mukhtasar al-Shara'i* (1st ed.). Library of Ayatollah al-Uzma Mar'ashi Najafi.
- Fakhr al-Razi, M. i. U. (1997). *Al-Mahsul*, Vol. 4 (T. J. F. Al-'Alwani, Ed. 3rd ed.). Mu'assasat al-Risalah.
- Fakhr al-Razi, M. i. U. (2000). *Al-Mahsul fi 'Ilm Usul al-Fiqh*, Vol. 4. Al-Maktabah al-'Asriyyah.
- Ghazali, M. i. M. (1992). *Al-Mustasfa min 'Ilm al-Usul* (M. Abd al-Salam, Ed. 1st ed.). Dar al-Kutub al-'Ilmiyyah.
- Hakim, M. T. (1997). *Al-Usul al-Ammah fi al-Fiqh al-Muqarn* (2nd ed.).
- Hasan, K. R. (1997). *Mu'jam Usul al-Fiqh* (1st ed.). Matba'at al-Madani.
- Hilal, H. (2003). *Mu'jam Mustalah al-Usul* (1st ed.).
- Hilli, M. i. H. (2001). *Tahdhib al-Usul ila 'Ilm al-Usul* (1st ed.). Imam Ali Institute.
- Hilli, M. i. H. (2004). *Nihayat al-Usul ila 'Ilm al-Usul* (1st ed.). Imam al-Sadiq Institute.
- Hindi, S. a.-D. M. (1995). *Nihayat al-Wusul fi Dirayat al-Usul* (Y. Salih, Ed. 1st ed.). Al-Maktabah al-Tijariyyah.
- Hosseini Tehrani, M. M. (2016). *Risalat Taharat al-Insan*, Vol. 1. Maktab al-Wahy.
- Ibn Duraid, M. i. H. (1988). *Jamharat al-Lughah* (1st ed.). Dar al-'Ilm lil-Malayin.
- Ibn Idris al-Hilli, M. i. M. (1990). *Al-Sara'ir al-Hawi li-Tahrir al-Fatawa* (2nd ed.). Daftar Intisharat Islami.
- Ibn Manzur, M. i. M. (1993). *Lisan al-'Arab* (3rd ed.). Dar al-Sadir.
- Ibn Shahid al-Thani, H. i. Z. a.-D. *Ma'alim al-Din wa Maladh al-Mujtahidin* (9th ed.). Daftar Intisharat Islami.
- Iraqi, D. a.-D. (1996). *Nihayat al-Afkar*, Vol. 3 (3rd ed.). Daftar Intisharat Islami.
- Jurjani, A. i. M. (1991). *Al-Ta'rifat*. Nashr-e Nasr-e Khosrow.
- Karajaki, M. i. A. (1990). *Kanz al-Fawa'id* (A. Na'mah, Ed. 1st ed.). Dar al-Dhakha'ir.
- Kashif al-Ghita, J. f. i. K. (1901). *Haqq al-Mubin fi Taswib al-Mujtahidin wa Takhtee'at al-Akhbariyyin* (1st ed.). Shaykh Ahmad Shirazi Press.
- Kashif al-Ghita, J. f. i. K. (2000). *Kashf al-Ghita' 'an Mubhamat al-Shari'ah al-Ghara'* (1st ed.). Daftar Tablighat Islami.
- Khomeini, R. (1997). *Tanqih al-Usul*, Vol. 3 (1st ed.).
- Khui, A. a.-Q. (2001). *Misbah al-Usul*, Vols. 1-2. Mu'assasat Ihya' Athar Imam Khui.
- Kulayni, M. i. Y. q. (1987). *Al-Kafi*, Vols. 1-8 (4th ed.). Al-Islamiyyah Press.
- Majlisi, M. T. (1986). *Rawdat al-Muttaqin fi Sharh Man La Yahduruhu al-Faqih* (2nd ed.). Mu'assasat Kushanpur.
- Majlisi, M. T. (1993). *Lawami' Sahibqarani* (2nd ed.). Isma'iliyan.
- Moein, M. (2007). *Farhang-e Farsi-ye Moein* (4th ed.). Adna: Rah-e No.
- Mokhtari Mazandarani, M. H. (2017). *Al-Tanqih al-Mujaz fi Bayan Hukm Ahl al-Kitab* (1st ed.). Mu'assasat al-'Urwat al-Wuthqa.
- Mufid, M. i. M. (1992). *Al-Muqni'ah* (1st ed.). Intisharat Kongreh Jahani Hezareh Shaykh Mufid.
- Muhaqqiq Hilli, J. f. i. H. (1992). *Al-Rasa'il al-Tis'* (1st ed.). Library of Ayatollah Mar'ashi Najafi.
- Muhaqqiq Hilli, J. f. i. H. (2002). *Ma'ar'ij al-Usul* (1st ed.). Imam Ali Institute.
- Musavi Qazvini, S. A. (2003). *Yanabi' al-Ahkam fi Ma'rifat al-Halal wa al-Haram* (1st ed.). Daftar Intisharat Islami.
- Musavi Qazvini, S. A. (2006). *Ta'liqah 'ala Ma'alim al-Usul* (1st ed.). Daftar Intisharat Islami.
- Musavi Qazvini, S. E. (1951). *Dawabit al-Usul* (1st ed.).
- Muzafar, M. R. (1996). *Usul al-Fiqh*, 2 vols (5th ed.). Isma'iliyan Press.
- Na'ini, M. H. (1973). *Ajwad al-Taqrirat* (A. a.-Q. Khui, Ed. 1st ed.). Matba'at al-'Irfan.
- Na'ini, M. H. (1997). *Fawa'id al-Usul*, Vol. 1 (1st ed.).
- Najafi, M. H. (1984). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam*, Vols. 1-43. Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.
- Naraqi, M. M. i. A. D. (2005). *Tajrid al-Usul* (1st ed.). Sayyid Murtada Press.
- Naraqi, M. M. i. A. D. (2009). *Anis al-Mujtahidin fi 'Ilm al-Usul* (1st ed.). Mu'assasat Bustan al-Kitab.
- Qarafi, A. i. I. (1995). *Nafa'is al-Usul fi Sharh al-Mahsul*. Maktabat Nizar Mustafa al-Baz.
- Rashti, H. i. M. A. (1990). *Bada'i al-Afkar* (1st ed.). Mu'assasat Al al-Bayt.
- Sabzevari, M. B. i. M. (1831). *Dhakhirat al-Ma'ad fi Sharh al-Irshad* (1st ed.). Mu'assasat Al al-Bayt.
- Sadr al-Shari'a, U. i. M. u. (1996). *Al-Tawdih li-Matn al-Tanqih*. Dar al-Kutub al-'Ilmiyyah.
- Sadr, M. B. (1985). *Duruus fi 'Ilm al-Usul*, Vol. 1 (1st ed.). Dar al-Muntazar.

- Sadr, M. B. (1996). *Buhuth fi 'Ilm al-Usul*. Da'irat al-Ma'arif al-Fiqh al-Islami.
- Samarqandi, M. i. A. (1984). *Mizan al-Usul fi Nata'ij al-'Uqul*. Matabi' al-Doha al-Haditha.
- Sarakhsi, A. B. M. i. A. (1980). *Usul al-Sarakhsi* (A. a.-W. Afghani, Ed.). Lajnat Ihya' al-Ma'arif al-Nu'maniyyah.
- Sarakhsi, A. B. M. i. A. (1994). *Usul al-Sarakhsi*. Lajnat Ihya' al-Ma'arif al-Nu'maniyyah.
- Shahabi, M. (1942). *Taqrirat Usul* (7th ed.). Nashr Elmi.
- Shahid al-Awwal, M. i. M. (1980). *Al-Qawa'id wa al-Fawa'id fi al-Fiqh wa al-Usul wa al-'Arabiyyah* (1st ed.). Mufid Bookshop.
- Shahid al-Thani, Z. a.-D. i. A. (1992). *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'i al-Islam* (1st ed.). Mu'assasat al-Ma'arif al-Islamiyyah.
- Shahid al-Thani, Z. a.-D. i. A. (1995). *Tamheed al-Qawa'id* (1st ed.). Daftar Tablighat Islami.
- Shahid al-Thani, Z. a.-D. i. A. (1998). *Fawa'id al-Qawa'id* (1st ed.). Daftar Tablighat Islami.
- Shawkani, M. i. A. (1991). *Irshad al-Fuhul ila Tahqiq al-Haqq min 'Ilm al-Usul* (M. Badri, Ed. 1st ed.). Dar al-Fikr.
- Shirazi, M. M. H. i. M. (1997). *Taqrirat fi Usul al-Fiqh, Vol. 1* (1st ed.).
- Sobhani Tabrizi, J. (2003). *Irshad al-'Uqul ila Mabahith al-Usul*.
- Tabataba'i al-Mujahid, M. i. A. (1879). *Mafatih al-Usul* (1st ed.).
- Tabataba'i Hakim, M. S. i. (1994). *Al-Muhkam fi Usul al-Fiqh, Vol. 4* (1st ed.). Mu'assasat al-Manar.
- Tihanawi, M. A. (1996). *Kashshaf Istilahat al-Funun wa al-'Ulum (Encyclopedia of Technical Terms)* (1st ed.). Maktabat Lubnan Nashirun.
- Tilmisani, M. i. A. (1998). *Miftah al-Wusul ila Bina' al-Furu' 'ala al-Usul* (M. A. Ferkous, Ed. 1st ed.). Al-Maktabah al-Makkiyyah.
- Tusi, M. i. H. (1944). *Al-Istibsar fima Ikhtalafa min al-Akhbar*. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Tusi, M. i. H. (1987). *Tahdhib al-Ahkam* (Khurasan, Ed. 4th ed.).
- Tusi, M. i. H. (1996). *Al-'Uddah fi Usul al-Fiqh*. Nashr Alaqbandiyan.
- Wasiti, A. (1981). *Algorithm al-Ijtihad, Vol. 1*. Organization of Publishing, Institute of Culture and Islamic Thought.
- Zarkashi, B. a.-D. M. i. A. i. B. (1994). *Al-Bahr al-Muhit fi Usul al-Fiqh*. Dar al-Kutbi.
- Zarkashi, M. i. B. (1992). *Al-Bahr al-Muhit fi Usul al-Fiqh*. Dar al-Safwah.
- Zarqa, M. A. (1967). *Al-Madkhal al-Fiqhi al-'Amm* (10th ed.). Dar al-Fikr.